

# نهضت باب

## «رئیس و رفوماسیون ایران»

از ویژه‌گیهای دوران «قاجاریه» ، کمبود نهضت‌های روستایی و وسعت و عظمت نهضت‌های شهری بود . زیرا همانگونه که دیدیم ، انحطاط اقتصاد روستایی از یک طرف ، و نفوذ سیاسی و اقتصادی دولت‌های اروپایی از طرف دیگر ، باعث رونق شهرها و سرمایه‌داری کلان گردید و «صنعتگری» و «پیشه‌وری» توسعه یافت و اتحادیه‌های «اصناف» قوت گرفتند .

در سال ۱۲۶۷ هجری قمری (۱۸۵۱م) شورش در «رشت» روی داد و قشرهای پائین شهری و پیشه‌وران ، خانه «عیسی‌خان» و پسر «امیر قاسم‌خان» را اشغال کردند و زنگی بگردن او آویخته از شهر اخراجش نمودند .

در تابستان سال ۱۸۶۹ (۱۲۸۶ هجری) به سبب افزایش مالیات ، شورش عظیمی در شهر «طالش» روی داد و دامنه آن چندان وسیع شد که در عرض یکسال ، چهار حکومت مختلف برای یکی از مناطق طالش تعیین گردید .

در شوال ۱۲۹۱ هجری (نوامبر ۱۸۷۴م) ، «معمدالملک» که ارضاع آشفته «گیلان» را بچشم میدید ، با شتاب به «تهران» رفت و در بازگشت به «رشت» تعداد زیادی از کارگران این شهر را توقیف و زندانی کرد . در ۱۲۹۶ هجری (۱۸۷۹م) شورش وسیعی سراسر «گیلان» را دربر گرفت . زیرا «عبدالله‌خان» روزبروز بر میزان مالیات‌های پیشه‌وران و کار-

گران می‌افزود . و علاوه بر آن ، امور تجارتي و گیلان ، با «فتقاز» نیز به علت لغو «ترانزیت» ، دچار انحطاط شده بود . در این شورش ، «فضل‌الله» خان ، برادر حاکم (عبدالله خان) بقتل رسید و تعداد زیادی از مردم ، دارائی خود را بهوش کشیده ، شهرها را ترک کردند . و ... شورش امتیاز «تنباکو» و امتیاز «رویترا» و شورشهای شهری دیگر که شرح آن در فصل مربوطه خواهد آمد . اما نیرومندترین و وسیع‌ترین نهضت توده در قرن نوزدهم ، نهضت «باب» بود که بیشتر شهرهای ایران را به آتش کشید و بروستاها نیز سرایت کرد .

این نهضتی بود صددرصد انقلابی ، که متأسفانه تاکنون تحلیلی علمی از آن بعمل نیامده است (۱) . آنچه تاکنون راجع باین نهضت نوشته شده ، له یا علیه ، از طرف دو دسته «مشرعین» و «بابیه» و «بهائیان» بوده و از هرگونه تحلیل علمی تهی است . به نوشته‌های «ازلیان» و «بهائیان» فعلا کاری نداریم اما کتب مورخان فتودال وابسته به حکومت قاجار ، سراسر انباشته از ناسزا نسبت به بانی و پیروان این نهضت است (۲) .

آثار مورخان فتودال ، حتی چندتن از معاصرین را نیز باشتباه انداخته است . از جمله یکی از آنها ظهور و خروج «باب» را کار دولت انگلیس میدانند ! (۳) . و این پنداری باطل است . مؤلف دیگری به علت عشق وافری که به «میرزا تقی‌خان امیرکبیر» دارد با تکیه بر کتاب «اعتضاد السلطنه» ، «باب» را مردی بیسواد معرفی میکند و به انتقاد از عملیات «باب» و پیروان او می‌پردازد (۴) . دیگری در مقدمه و مؤخره‌ای که بر کتاب «المتنبئین» «اعتضاد السلطنه» نوشته ، نهضت انقلابی «بابیه» را «فتنه بابیه» می‌نویسد! (۵) .

همانگونه که در فصلهای قبل دیدیم ، اعتقاد به ظهور «مهدی موعود» و گسترش عدل و داد ، از بحر ورود اعراب به ایران ، نزد توده‌های روستایی و قشرهای پائین شهری وجود داشت و آنان در انتظار روزی بودند که «مهدی» ظهور نموده ، جهان را از عدل و داد پر کند . ایسن اعتقاد در میان ایرانیان باستان نیز معتقد بودند که سرانجام کسی از نژاد «زرتشت» بنام «ساوشیانت» پیدا شده «اهریمن» را از جهان برخواهد انداخت .

در تمام طول تاریخ ایران پس از حمله «اعراب» ، بارها رهبران نهضت‌های انقلابی ، موضوع «مهدی موعود» را تبلیغ نمودند و توده را زیر پرچم خود گردآورده ، بمبارزه یا مذهب رسمی دولتهای فتودال (تسطن) دست زدند .

در عقاید «قاجاریه» ، اعتقاد توده به ظهور «مهدی موعود» منسوخ  
گرفت و ریشه در ظلم فراوان سلاطین این سلسله داشت. و عیب  
است که این پندار حتی در میان حکومتیان نیز وجود داشت و بگفته  
«کسروری» «کریمخان زنده» ، سکه بنام «امام زمان» می زد و «حسینقلی»  
خان، برادر «فتحعلیشاه» شمشیر و زره زرانود مرصعی بنام «امام  
زمان» وقف کرده به خزینه بارگاه «قم» سپرده بود که هنوز هم در جای  
خود قرار دارد (۶).

پیشتر دیدیم که نهضت «غلات» در طول تاریخ ایران از نهضت‌های  
بزرگ انقلابی بود . فرقه «شیخیه» که «سید علی محمد باب» از میان  
آنان سربرآورد ، یکی از فرق «غلات» بود (۷) . در قرن سیزدهم هجری  
(۱۹م) رهبری «شیخیه» را «شیخ احمد احسایی» بدست داشت و اصول  
عقاید شیخیه چنین بود .

۱- آنکه یعنی «علی» با یازده امام دیگر ، مظاهر الهی و دارای  
صفات الهی هستند (غلو)

۲- اعتقاد به شیمه کامل یعنی کسی که تا زمان ظهور امام دوازدهم ،  
رابطه اتصال بین «امام» و «امت» باشد .

۳- معاد جسمانی وجود ندارد و پس از انحلال بدن ، عنصری از  
انسان باقی می ماند و آن جسم لطیفی است که نام آن جسم «هور» -  
قلیاتی است .

بنابر این «شیخیه» از پنج اصل دینی متشرعین ، «توحید» - «نبوت» -  
«عدل» - «امامت» و «معاد» ، «معاد» و «عدل» را قبول نداشتند و بجای  
اینها درکن رابع را قرار دادند (۸)

«شیخ احمد احسایی» که با فلسفه «یونان» آشنایی داشت، کوشش  
میکرد که فلسفه را با قوانین شرع آشتی دهد و این کاری بود بسیار  
مشکل که متشرعین را برمی انگیخت و آنان شیخ را به کفر متهم کردند  
و بمقتضای کشمکشهای فراوانی که روی داد ، خونهای بسیار از پیروان  
دو طرف ریخته شد .

برای مثال «شیخ احمد احسایی» بعکس «ملاصدرا» راجع «بحشر  
اهرامت» در روز قیامت معتقد نبود و اعتقاد داشت که حشر یا جسد  
مادی نخواهد بود بلکه با «جوهر» آن واقع میشود . و مقصود از «جوهر»  
مثلا بلوری است که بالقوه در سنگ است . درحالیکه مطابق قوانین  
اسلام ، باید معتقد «بحشر جسد مادی» بود . درواقع «شیخ احمد» راجع  
به «معاد» ، اعتقادی بجز اعتقاد متشرعین داشت و این در نظر متشرعین ،  
کفر محض بود . شیخی‌ها اعتقاد داشتند که یک موجود متحرک نمیتواند

آن واحد چند عمل انجام دهد و در چند نقطه مختلف باشد (این مسئله خودبخود معراج پیامبر را نفی می‌کند). زیرا شیخ معتقد به حشر جوهر اجساد، یعنی «روح» بود و میدانیم که فلاسفه اشراقی (۹) هم بعالم «مثل» معتقدند (عالم مضافات) که آنرا عالم «مثل» و عالم اشباح و عالم «عازله» و «کوه قاف» و «اقليم سامان» و شهر «جابلسا» یا «جابلقا» و عالم «هورقلیایا» نیز می‌نامند، و معتقدند که این عالم بلافاصله در تحت «فلک قمر» واقع شده و اشخاصی که در آنجا سکونت دارند دارای جسدی هستند عاری از ماده و عقیده عمومی براین است که روح پس از مفارقت بدن، داخل این شکل مضاعف میشود و در آنجا شب و روز برطبق آیه قرآن است و غذای آنها می‌رسد.

شیخیه دلیلی نیز ارائه می‌کردند و می‌گفتند که «امام جعفر صادق» هم به عالم «برزخ» معتقد بود. شیخ احمد اعتقاد داشت که بدن انسان مرکب است از عناصری که از نه فلک و عناصر اربعه عاریه گرفته و چون روح از بدن مفارقت کند هر قسمتی از بدن بعنصر خود راجع میشود و تنها چیزی که میماند همان قسمت آسمانی است که در روز حشر دوباره پدیدار میشود. هیچ تردیدی نیست که این عقیده برخلاف دین اسلام است که اعاده حیات و «عناصر اربعه» را می‌رساند. شیخ احمد اعتقاد داشت که «ائم» ، عناصر اربعه خلقت عالم هستند و آنها را شریک خدا قرار میداد و برای آنها صفات خدایی قائل بود و این از نظر متشرعین ، بزرگترین دلیل شرک او بود. او معتقد بود که «امام زمان» به جهان «هورقلیائی» رفته است و بهمین سبب خود را رابط و میانجی بین امام و امت میدانست.

لازم به تذکار نیست «شیخ احمد احسائی» که بعلمت آشنایی با فلسفه «یونان» ، قصد داشت بین قوانین شرع و فلسفه ، پلی ایجاد کند و آنها را باهم آشتی دهد و خرافات را از دین بزدايد بعلمت بی‌اطلاعی از فلسفه مغرب زمین (از زمان افلاطون و ارسطو بعید) ، خود دچار خرافات گردید و به اوهای نظیر جهان «هورقلیائی» و «جابلسا» و «جابلقا» پناه برد.

پس از مرگ «شیخ احمد» در سال ۱۲۴۲ هجری قمری پیروانش بگرد «سید کاظم رشتی» درآمدند. «سید کاظم» نیز ادعای «شیخ احمد» را تکرار اینککه رابط بین «امام» و «امت» است تکرار نمود و پیش از مرگ وعده داد که ظهور مهدی موعود، نزدیک است و چون در سال ۱۲۵۹ هجری درگذشت ، برسر رهبری شیخیه ، بین پیروانش اختلاف افتاد. گروهی در پیرامون «حاجی کریم خان کرمانی» گرد آمدند و دستمای

دیگر پیرامون «میرزا شفیح تبریزی» را گرفتند و در این میان، «سید علی محمد شیرازی» نیز که یکی از شاگردان «سید کاظم رشتی» بود، ادعا کرد که من واسطه بین «امام» و «شیعیان» هستم (۱۰). «سید علی محمد» گروهی از «شیخیه» را با خود همراه کرد و بجهت رفت و از «همکه» به «بوشهر» آمد و مریدان خود را به «شیراز» فرستاد. مریدان او در «فارس» به تبلیغ این جمله «باب» که گفته بود «من آن کسَم که هزار سال است انتظار مرا می کشید» (۱۱) پرداختند و یکباره توده را تکان دادند.

«حصین خان مقدم» (نظام الدوله) حاکم فارس، پیروان «باب» را دستگیر نمود و سوارانی به «بوشهر» فرستاد و آنها «باب» را در شب نوزدهم ماه رمضان دستگیر نموده، به «شیراز» آوردند و «نظام الدوله» مجلسی از علما تشکیل داد و «باب» را به محاکمه کشید و پس از پایان محاکمه و مناظره فرمایشی (۱۲)، دستور چوب زدن «باب» را صادر کرد و هفت شش ماه او را در حبس نگاه داشت.

«باب» پس از خلاصی از محبس به «اصفهان» رفت و «معمدالدوله» حاکم «اصفهان» نیز مجلسی از علما تشکیل داد و پس از پایان مناظره چون به «باب» علاقه ای پیدا کرده بود، او را مخفیانه نزد خود نگاه داشت تا اینکه در سال ۱۲۶۳ هجری قمری، فوت کرد و «باب» دوباره به فعالیت پرداخت و آوازه اش در سراسر ایران پیچید و توده را به حرکت برآورد.

حوالت فتودال که بشدت سراسیمه شده بود توسط «حاج میرزا آقاسی» دستور تبعید «باب» را به قلعه «چهریق» صادر کرد. پس از چندی، «ناصرالدین میرزا» (ولیعهد)، امر باحضار «باب» کرد و جمعی از روحانیون بزرگ را گرد آورد و «باب» را به مناظره با اینان واداشت. «مورخان فتودال و مورخان بابی» در شرح آنچه در این مناظره و محاکمه گذشت، اوراق می کنند و عکس گفتار دیگری را می نویسند. دسته اول «باب» را متهم به بی فرهنگگی می کنند و دسته دوم آخوندها را. دسته اول، «باب» را آدمی بی فرهنگ می دانند و در این باره بسیار اوراق می کنند. اما در یک بررسی منصفانه، با مطالعه دقیق کتاب «بیان» اثر «باب»، معلوم می گردد که «باب» مراحل مختلف عرفان و تصوف و شیخیه و فلسفه یونان باستان را گذرانده و در کار خود استاد بوده است. و این استادی تا بترجعه ای بوده که باتوجه به سن کم او (۲۴ یا ۲۵ سال یعنی هنگامی که ادعای باب بودن نمود) بسیار عجیب است. هرچند در صرف و نحو عربی او اشکالات چندی بیچشم می خورد. مطالعه چند

چون این مناظره ، همانگونه که بر ملاکننده نظریات «باب» است، بی-فرهنگی ملایان را نیز رساننده است . زیرا بگفته «کسروی» ، برخی از سئوالات ملایان به چیستان می‌ماند. پس از پایان مناظره (محاکمه) «سید باب» را دوباره بچوب بستند و به قلعه «چهریق» فرستادند . در طول این مدت گزایش توده به «سید علی محمد باب» ، روز بروز شدت می‌گرفت . و «باب» که تا آن هنگام در گفتار و نوشتار ، خود را «ذکر» و «باب» و «ذات حروف سبعة» میخواند ، چون تمایل فراوان توده را بخود دید ، یکباره دست بالا گرفت و خود را «فانم» و «مهدی» و «نقطه» نامید و ادعا نمود که آخرین حلقه سلسله نبوت است و کتاب «بیان» ناسخ قرآن است .

«اعتضادالسلطنه» وزیر علوم و ناصرالدین شاه که در جریان نهضت «بابیه» همه چیز را بچشم دیده و بگوش شنیده است ، درباره گزایش توده بسوی باب می‌نویسد : «تا اینکه پس از فوت محمد شاه در عهد ناصرالدین شاه شورش مردم در ایران بالا گرفت ... و مریدان و پیروان او قصد خروج کردند و از اطراف ممالک محروسه به آذربایجان رفتند» (۱۳) . تمایل شدید توده به «باب» و جنبش آنان در سراسر ایران ، حکومت فتودال مرکزی را بوحشت انداخت و «امیرکبیر» مغز متفکر این حکومت ، چنین تصمیم گرفت که : اکنون جز اینکه شر او را رفع کنیم و این فتنه بزرگ را بخوابانیم چاره دیگر نیست» (۱۴) .

بدستور «امیرکبیر» ، «سلیمان خان افشار» به «آذربایجان» رفت و «حشمت‌الدوله حمزه میرزا» حاکم «آذربایجان» امر به احضار «باب» کرد و روحانیون را گرد آورد و آنان فتوی دادند که : «عقیدت باب فاسد است و قتلش واجب» . زیرا که سقوط حکومت فتودال ، سقوط ملایان وابسته به آن را نیز بدنبال داشت . سرانجام «باب» پس از مدت‌ها زندگی در قلعه «ماکو» و قلعه «چهریق» در روز دوشنبه ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ هجری قمری بدست «فوج بهادران» (فوج مسیحی قشون) تیرباران شد. و جسدش را در میان شهر بهر طرف کشیدند و سرانجام در نقطه‌ای خارج از شهر رهایش نمودند . انتخاب یک فوج مسیحی برای تیرباران «باب» نشانه‌ی آنست که حکومت ، از نفوذ «باب» در میان توده مطلع بود و از این امر وحشت داشت . چنانکه گویا هیچ فوج مسلمانی حاضر به تیرباران «باب» نشده بود. «غیر از مورخان بابی ، یک دو تن از مورخان فتودال متذکر میشوند که در ابتدا حتی «فوج بهادران» نیز از اعدام «باب» اکراه داشت! .

باری ، اندکی قبل و بعد از مرگ باب ، شورش سراسر ایران را

توا گرفتند. «ملاحسین بشرویه» یکی از افراد حروف «حی» (۱۵) که از مدتها قبل در خراسان بصر میبرد و موفق شده بود جمع بسیاری از پیشوران و کشاورزان را با خود همراه کند، به سوی «مازندران» براه افتاد و بسیاری از توده را با خود همراه نمود و به قلعه «شیخ طبرسی» رفت و کار او و پیروانش بالا گرفت. آنها سروسامانی به وضع قلعه ندادند. دیوارها را بالا برده و محکم کردند. خندق حفر نمودند و به ساختن آلات جنگی پرداختند و پس از گردآوری آذوقه لازم، دوهزار مرد جنگی، آماده نبرد با قوای دولتی شدند. «ناصرالدین شاه» به قوای دولتی و فتودالهای محلی فرمان داد تا آنان را تار و مار کنند. یاران «ملاحسین بشرویه» در اولین جنگ، آنچنان چشم زخمی بقوای دولتی کشان یافتند که بگفته مورخ فتودال «اعتضادالسلطنه»: «دلهای لشکریان ضعیف شد و هرکس مرجأ اقامت داشت در همان جا ماند».

پس از پیروزی «بابیه»، حکومت مرکزی، سپاهی گران بزرگدگی «شاهزاده مهدیقلی میرزا» به «مازندران» فرستاد و آنها قلعه را محاصره نمودند. در اولین شبیخون «ملاحسین بشرویه» به قوای دولتی بسیاری از لشکریان و نیز سلطان حسین میرزا پسر «فتحعلی شاه» و «داود میرزا پسر «ظلال السلطان» بقتل رسیدند (۱۶).

روحیه انقلابی بابیان و شجاعتهای کم نظیر آنان تا بدان حد بود که «اعتضادالسلطنه» می نویسد: «لشکر شاهزاده از هول و خوف، سروپای برهنه به جانب قتل جبال و مغالهای صغاری پراکنده شدند به قسمی که ایشان را در آن هوای سرد مجال پوشش لباس نبود» (۱۷).

چند روز پس از این واقعه، در شب دهم ربیع الاول، سه ساعت قبل از طلوع صبح، «ملاحسین» بانفاق چهارصد نفر تفنگچی از قلعه بیرون آمد و به قوای خواب آلود دولتی شبیخون زد. «بابیان» مساکن سپاهیان دولتی و سواران فتودالهای محلی را به آتش کشیدند و اوضاع را چنان آشفته نمودند که قوای دولتی، یاران خود را هدف گلوله قرار میدادند. «بابیان» یکی از فرماندهان قوای دولتی بنام «محمد سلطان یاور» را با شمشیر بدو نیم نمودند و پس از به قتل رساندن تعداد بسیاری از سپاهیان دولتی، بسوی قلعه بازگشتند.

در این جنگ، «ملاحسین بشرویه» هدف گلوله قواز گرفت اما پنهان نمود و پس از بازگشت به قلعه، در میان دروازه از اسب افتاد و یگرافش او را نزد «حاج محمد علی» بردند. «ملاحسین» خطاب به یاران خود گفت، چنان ندانید که من مرده ام؛ زیرا تا چهار روز دیگر زنده خواهم شد و از قبر بیرون خواهم آمد. سپس «حاج محمد علی» را به

جانشینی خود انتخاب نمود و به یارانش گفت که دست از جنگ  
 برندارید تا پیروز شوید . پس از این سخنان بیاران نزدیک خود گفت  
 که مرا در جایی دفن کنید که هیچکس از قلمگیان نداند و سپس درگذشت .  
 پس از مرگ «ملاحسین» ، «بابیان» به مقاومت افزودند و حکومت  
 مرکزی پی‌درپی سپاه‌هایی به مازندران فرستاد و محاصره قلعه چندین  
 ماه طول کشید و صدمات فراوان بر قوای دولتی و سپاهیان «فتودال»  
 های مازندران فرود آمد . و چون گزارش این شکستها به تهران رسید ،  
 «ناصرالدین شاه» که به خشم آمده بود ، به «سلیمان‌خان افشار» فرمان  
 داد تا با «شکری خون‌خواره» به «مازندران» برود و به غوغای «بابیه»  
 خاتمه دهد . در جریان محاصره قلعه ، ملایان مازندران بیش از سپاهیان  
 دولتی در تب و تاب بودند و پیوسته حکم جهاد میدادند ، اما چون  
 قوای دولتی آنان را به نزدیکی قلعه آورد و ملایان با چشم خود شجاعت‌های  
 عجیب «بابیه» را دیدند ، بهانه آورده ، عزم بازگشت نمودند . یکی  
 میگفت من نفقه عیالم را نداده‌ام . دیگری می‌گفت من به فلان شخص  
 بدهکارم و اگر بمیرم در آن دنیا گرفتار عذاب میشوم . آن یکی میگفت  
 جنگ با کفار کار سپاهیان است نه ملایان . آندیکر می‌گفت که اگر  
 بمیرم کسی نیست از کودکانم نگهداری کند . و خلاصه آنقدر عجز و  
 لابه کردند و بهانه آوردند که فرماندهان قوای دولتی دیدند حضور  
 ایشان نه تنها مفید بحالشان نیست ، بل روحیه سربازان را نیز خراب  
 خواهند کرد و روی همین اصل ، همگی آنان را به شهرهایشان باز  
 گرداندند . پس از این واقعه محاصره قلعه تنگتر شد و آنوقه قلمگیان  
 رو به اتمام نهاد تا چنانکه دیگر هیچ چیز برای خوردن در قلعه نماند .  
 قوای دولتی با توپ ، برج و باروی قلعه را درهم شکست و سربازان  
 بدون قلعه ریختند و پس از قتل بسیاری از «بابیان» «حاج محمدعلی»  
 را - باتفاق دویست و چهارده تن از پیروانش دستگیر نموده ، بارهوی  
 شاهزاده بردند و شاهزاده با آنکه به قرآن قسم یاد کرده و به انسان  
 امان داده بود ، نقض قسم نموده و دستور داد سربازان شکم یک یک  
 آنها را پاره نموده و معیاء و احشایشان را بیرون ریختند .

پس از ختم کار «بابیان» در «مازندران» ، شورش عظیمی در زنجان  
 برپا شد . رهبر «بابیان» زنجان «ملاحمد علی زنجان» ، یکی از علمای  
 بزرگ آنزمان بود . «میرزا تقی خان امیر کبیر» بمحض اطلاع از شورش  
 «زنجان» ، «امیراصلان‌خان» را باین شهر فرستاد تا «ملاحمدعلی» را  
 دستگیر نموده ، به پایتخت بفرستد . «بابیان» به مقاومت برخاستند و  
 باوجود آنکه از لحاظ سلاح در مضیقه بودند ، قوای دولتی را که مجهز



به توپ و خمپاره و تفنگ بود ، بهتیب رانندند .

آنان حیلہ‌های عجیبی بکار می‌بستند . از جمله ، اموالی گُرد می‌آوردند و در خانه‌های محله «بابیان» می‌ریختند و در آن خانه‌ها سوراخهایی بوجود می‌آوردند و عمداً روبه فرار می‌نهادند و قوای دولتی که به تعقیب آنها برمی‌خواست ، بمحض ورود به آن خانه‌ها ، سرگرم تجارت اموال می‌شدند و در همین هنگام «بابیان» از سوراخهای خانه‌ها ، آنان را بزیر آتش می‌گرفتند و نابودشان مینمودند .

بدنبال شکستهای پی‌درپی قوای دولتی ، حکومت مرکزی ، سپاهیان تازه نفس به‌مراه توپ و خمپاره به «زنجان» فرستاد ، اما «بابیان» در هرجنگی که اتفاق می‌افتاد ، پیروز می‌شدند . سرانجام در یکی از این جنگها ، «ملا محمد علی» زخم برداشت و چون مرگ خود را نزدیک دید ، همانند «ملاحسین بشرویه» به یاران خود گفت که من پس از چند روزی بدین زخم مَلَک می‌شوم ، اما شما پریشان خاطر مشوید و جنگ را ادامه دهید زیرا من پس از چهل روز زنده خواهم شد . با مرگ او ضعف بر «بابیان» چیره شد و پس از یکرشته جنگهای خونین ، نیرو-یشان تحلیل رفت و سپاهیان دولتی آنان را از دم تیغ گذراندند .

در شهر «نیریز» «فارس» نیز ، «بابیان» برهبری «سید یحیی پسر سید جعفر دارابجودی» خروج نمودند و سپاهیان دولت ، بفرمان حکمران «فارس» ، پس از یکرشته جنگهای خونین ، آنان را تار و مار نمودند و پس از فتح قلعه «نیریز» بابیان را «پارچه پارچه نمودند» . «بابیان» که باوجود تحمل شکستهای پی‌درپی ، دست از مبارزه نکشیده بودند ، به شیوه ترور پناه بردند و در سال ۱۲۶۷ هجری قمری ، «ملا شیخ علی ترشیزی» نقشه ترور «ناصرالدین شاه» را طرح نمود . در روز شنبه ۱۸ شوال ۱۲۶۸ ، هنگامیکه «ناصرالدین شاه» بقصد شکار از «نیاوران» خارج شد ، شش تن «بابی» که لباس کشاورزان را پوشیده بودند بقصد دادن عریضه باو نزدیک شدند و با شمشیر و طپانچه باو حمله بردند . اما اسب «ناصرالدین شاه» رم کرد و اطرافیان ، تنی چند از آنها را کشتند و مابقی را دستگیر نمودند و یکی از دستگیر شدگان ، بدنبال تحمل شکنجه فراوان «مخفی‌گاه» رهبران بابی را که در خانه «حاجی سلیمان خان» گرد آمده بودند بروز داد و سپاهیان دولتی بخانه «حاجی سلیمان خان» ریخته ، همه را دستگیر نمودند . اینان سی و هشت تن بودند و «ناصرالدین شاه» هر یک از آنها را بدست گروهی داد تا بمقتلش برسانند . در این روز تهران شاهد یکی از خونین‌ترین و سیاه‌ترین روزهای تاریخ خود بود . چنانکه «کسروی»

می‌نویسد : «شهران هرگز چنین دژرفتاری بخود ندیده بود» .

## ویژگیهای این نهضت

گفتیم که توده‌های روستایی و قشرهای پائین شهری ایران، قرن‌ها براساس : «ایملاالارضی قسطاً وعدلاً بعد ماثلت ظلماً وجوراً» انتظار مهدی موعود را می‌کشیدند تا جهان را از عدل و داد پرکند . و بارها در طول تاریخ ، همانگونه که دیدیم ، کسانی بنام «مهدی» ظهور و خروج نمودند و توده‌ها را زیر پرچم انقلاب گرد آوردند . این مسئله تا قرن سیزدهم هجری ادامه داشت و توده درانتظار ظهور «مهدی» بود. تاآنکه چون ظلم و جور و قاجاریه و همدستی برخی از ملایان با حکومت فتودال خودکامه قرون وسطایی به نهایت رسید ، «سید کاظم رشتی» قبل از مرگ ، ظهور نزدیک «امام» را اعلام نمود و چون «سید علی محمد باب» ظهور نمود ، توده بار روی آورد و وسعت و عظمت شورش توده تا بدانجا رسید که ستون فقرات قاجاریه را بلرزه درآورد .

«نیکلا» علت ظهور و خروج «باب» را فساد فراوان روحانیون و همدستی آنها با «برگزیدگان عیاش» میدانند و «باب» را قهرمانی می‌شناسد که با آگاهی کامل بسوی مرگ رفت تا نجات بشریت را باعث شود . او «باب» را تاجد «مسیح» بالا می‌برد و می‌نویسد : «باخون خود پیمان نامه اخوت عمومی را مهر و امضا کرد و مانند مسیح با حیات خودبهای اعلان سلطنت موافقت و مرافقت و انصاف و محبت نوع را ادامه نمود» (۱۸) . «نیکلا» اشاره‌ای نیز به نظر چندتن از نویسندگان اروپایی می‌کند که تعدادی از آنها «باب» را «ماتریالیست» و تعدادی دیگر او را مخلوطی از «غلاة» و «صوفی پیشرو» میدانند . «گوبینو» که بفاصله اندکی از قتل عام «بابیان» به «تهران» آمد و تحقیقات وسیعی درباره «باب» و نهضت او بعمل آورد ، «خدای «باب» را شبیه خدای فلسفه «کلدانیان» و مکتب «اسکندریه» و حکمت «مغان» و کتب «مجوسان» و : «خدای تمام فلاسفه و تمام منقدین و تمام اشخاص با استعداد و لایق» میدانند . او نظر میدهد که بنوعی «نقش ماجه» در فلسفه «باب» برخوردار است و فلسفه او را نه یک فلسفه مادی صرف ، و نه یک فلسفه معنوی صرف می‌نویسد .

او از اعتقاد «بابیان» به «تناسخ» حرف می‌زند و آنرا متأثر از فلسفه «سامی» می‌داند و مدعی است که نظرات «باب» همانند این بود که بخواند دوباره مدارس عالی علمی و فلسفی «پومبیدیته» ،

دانشگاههای بسیار قدیمی بین‌النهرین) و «بوشیر» ، Boushyr را احیا نماید و دروسی را که «مسیحیت» و اسلام، باعث قطع آنها شد زنده نماید . «گوبینو» اعتقاد و تأکید فراوان باب را به طلسمات و نگهداری و حراست و تزئین معابد و بزرگداشت شهدا را ، به اصنام پرستی «آرامیها» و «یونانیها» و «رومیها» تشبیه می‌کند و با غور در کتاب «بیان» چنین نتیجه می‌گیرد که حکومت دلخواه باب حکومتی است که در آن واحد هم سلطنت است و هم حکومت روحانی و هم دموکراسی و در این حکومت سلاطینی حق حکومت دارند که با مساعدت یک هیئت عالی روحانی مقتدر ، امور اجتماع را اداره کنند (۱۹)

«گوبینو» سرانجام نهضت «باب» (بقول او مذهب باب) را به نخله «اومانیسم» اروپایی تشبیه می‌کند (در اینجا حتماً به مناسبات اومانیسم و آنارشیزم نظر داشته باشیم) و نمونه‌ای از کتاب «بیان» بدست می‌دهد که طبق آن «باب» تأکید کرده است که : «آنچه بعنوان مالیات برای مردم مقرر گردیده ، از آنها مطالبه نکنید مبادا بر کسی حزنی وارد آید زیرا که آنها بوظیفه خود آشنا هستند» (۲۰) . «گوبینو» سرانجام ظهور «باب» را مقارن با بخطر افتادن منافع مشترک روحانیون دولت می‌داند (۲۱) .

از ویژگیهای دیگر نهضت بابیه ، شجاعتها و ایمان و روحیه بی‌نظیر پیروان «باب» بود که خاطره واقعه «کربلا» و فدائیان «اسماعیلی» را زنده نمود .

مطالعه منابع مورخان «بابی» و «فتودال» که به شرح شجاعتهای «بابیان» دست زده‌اند ، لرزه بر اندام خواننده می‌اندازد . مورخان فتودال (۲۲) شهادت می‌دهند که چون محاصره قلعه «شیخ طبرسی» بطول انجامید و آذوقه قلعگیان تمام شد ، یاران «ملاحسین بشرویه» ابتدا بخوردن علف پرداختند و چون علف تمام شد ، پوست و برگ درختان را خوردند و سپس چرم زمین اسبها و غلاف شمشیرها را برشته نموده و خوردند و پس از آن استخوان مردار را سوزانند و با آب مخلوط کردند و خوردند و سرانجام اسب «ملاحسین بشرویه» را از زیر خاک بیرون آوردند، گوشت گنبدیده و استخوان اسب را خوردند و چون دیگر چیزی برای خوردن نیافتند ، پوست شکمهایشان به پشتشان چسبید ، اما با اینهمه بجنگ ادامه دادند و تسلیم نشدند . منابع مورخان بابی و فتودال هر دو فکر می‌کنند که چون قلعه با توپ ویران شد و جمعی از بابیان (۲۱۴ تن) دستگیر شدند و آنها را نزد شاهزاده بردند و شاهزاده امر به پاره کردن شکمهای آنان داد، سربازان

دولتی در روده‌های آنان جز «غله» و «چرم» و «پوست درخت» چیز دیگری نیافتند.

در واقعه سوء قصد به «ناصرالدین‌شاه» که منجر به دستگیری سی و هشت تن از سران بابیه شد، پس از آنکه «ناصرالدین شاه»، «حاجی سلیمان‌خان تبریزی» را با «تفاق» «حاجی قاسم خان» بدست و «آقا حسن» نائب فراشی خانه سپرد. «نائب» آنان را شمع آجین نمود و در گوچه و بازار، گرداند و این به‌مراه نوای ساز و نقاره بود. «نائب» سپس آنان را تا بیرون دروازه «شاه عبدالعظیم» برد و فرایشان آنها را یاره نموده به چهار دروازه شهر آویختند. اما قبل از آنکه آنها را بقتل برسانند، «حاج سلیمان خان» که بدش را یارمپاره نموده و شمع آجین کرده بودند، رقص کنان این شعر را می‌خواند:

کاشکی پرده برافشادی از آن منظر حسن

تا همه خلق ببینند نگارستان را

و هنگامی که خواستند او را با شمشیر یاره کنند گفت: «اول حاجی قاسم‌خان تبریزی را بقیض برسانید، زیرا او از من پیش قدم‌تر است» (۲۳).

مورخان فتودال می‌نویسند که سپاهیان دولتی چنان ضرب شستی از بابیه دیده بودند و آنچنان از آنان هراسناک بودند که در جریان شورش «زنجان»، شبی دوهزار نفر از سپاهیان دولت در سنگرهایی که از چوب و نی ساخته شده بود، مشغول استراحت بودند که ناگهان صدائی از نی‌ها برخاست و سپاهیان بتصور اینکه «بابیان» حمله کرده‌اند فرار اختیار نمودند، اما سرانجام معلوم شد که صدا از گربه‌ای ولگرد بوده است.

«ملاحمد زنجانى»، جنگاوری عجب بود و حيله‌هایی بکار می‌برد که نه‌تنها از یک ملا، بل از سرکردگان لشکری نیز بعید بود. او یکبار دیواری را که حائل «بابیان» و قوای دولتی بود، بیاری «بابیان»، آنچنان نازک نمود که با چرتی حرکت خراب می‌شد. و پس از آن در یک فرصت مناسب، دیوار را خراب نموده همچون صاعقه بر سپاه دولتی فرود آمدند. شجاعت و تدابیر جنگی «ملاحمد علی زنجانى» تا بدان درجه بود که یکبار «امیرکبیر» به «اعتضادالسلطنه» گفته بود اگر «ملا» دست از مبارزه با ما بردارد، او را بفرماندهی کل سپاه ایران منصوب خواهم کرد. از ویژگیهای دیگر این نهضت، خاستگاههای طبقاتی

بابیان بود. این نهضت اگر چه از شهرها آغاز شد و تعداد بسیاری از «پیشاوران» و قشرهای پائین شهری و روشنفکران مبارز و تجار معتبر و طلاب فقیر را بخویشی جذب نمود، اما به روستاها نیز کشیده شد و تعداد بسیاری از روستائیان را در صفوف خود گرد آورد. باینهمه این نهضت در عمق، ریشه در شهر داشت و روی مبارزه‌اش متوجه حکومت فتووال بود. مورخ فتووال شهادت می‌دهد که در اثر تبلیغات «قره‌العین» و «ملا حسین بشرویه»: «جماعتی که بی دین و بدکیش بودند ولی ثروتی و عیالی و عدتی نداشتند از این سخنان لرزیده شده از دین برگشتند» (۲۴).

همین مورخ «ملا محمد علی زنجانی» را مبلغ اشتراک اموال مزدکی معرفی میکند و می‌نویسد: «و طریقه او را [باب را] که منافی قوانین شریعت بود رواج داد و مردم را به شراکت اموال و ازدواج یکدیگر متقوی میداد» (۲۵). «دالگورکی» تنقیر، روسیه در ایران در گزارش ۱۷ سپتامبر ۱۸۵۲، می‌نویسد که «بابیان» با اصول اسلام مخالفند و در زمین سیاست هم مدعی سلطنت هستند و طرفدار تقسیم اموال بطور تساوی. «دالگورکی» در پایان گزارش رسمی خود، «بابیان» و افکار آنها را به کمونیستهای آنروز اروپا تشبیه کرده است (۲۶).

اسناد دیگری نیز درباره وجود مساوات در بین بابیان در دست است. «حاجی میرزا جانی کاشانی» درباره «ملا حسین بشرویه» می‌نویسد: «در آن هنگام بقلعه‌ی طبریه رسیدند... من بعد از آن چند سوار فرستادند و اسبها را جمع‌آوری نمودند و آوردند و در موضعی جمع نموده فرمودند همه اموال شما یک مال می‌باشد... و همچنین اموال را جمع نمودند و یک موضع ریختند مراد این بود که الیوم مال ملک الله است و جمیعاً علی‌حد سوا از او بهره‌مند شوید تغایر و نفاق را سربرید و لهذا ناظری و آشپزی شخصی نموده تا آنکه غذا طبخ نمایند و هر دو آدم یک دوری بدهند و گرد هم می‌نشستند و برادروار در مفت‌های عیش و سرور قنعم می نمودند» (۲۷).

«نیکلاه» نیز در کتاب خود این مسئله را ذکر می‌کند (۲۸). گفتیم که این نهضت در میان «پیشاوران» و «صنعتگران» و «تجار» و «قشرهای پائین شهری» نفوذ بسیار داشت. مولفان ایرانی و غیر ایرانی در این باره اسناد بسیار بدست می‌دهند (۲۹).

از جمله سندی رسمی و معتبر در دست و آن نسخه‌ای از استنطاق سی و پنج تن از پیشوران این نهضت، هنگامی که «کامران میرزا» نایب

السلطنه، وزیر جنگ و حکمران تهران بود. این استنطاق در نظمیّه و بوسیله «میرزا حسینخان» و در حضور «کامران میرزا» بعمل آمده و طبق این سند شغل متهمین دقیقاً ذکر شده است.

مرتضی قالب تراش تهرانی - ملا محمد عطار - محمد حسین بینکوز اصفهانی - استاد حسن بنای کاشی - استاد حسین کاشی دباغ - مشهدی حسین عطار قزوینی - مشهدی نصرالله تفباکو فروش - احمد جعفر خاتم ساز شیرازی - سید اسدالله ارسبی دوز قمی - استاد حسین نعلبند کاشی - سید علی ارسبی دوز کاشی - حاجی آقا کاشی قهوه - چی و ..... (۳۰).

مبارزه با حکومت فتودال قرون وسطایی و مبارزه با ملایان خشک اندیش وابسته باین حکومت، شعار نهضت بابیه بود و بهمین علت اینجو دسته دست بدست هم دادند و با تمام نیرو بجنگ بابیان پرداختند.

«واتسن» می نویسد: «اما مجتهدان یزد که پی برده بودند رواج مذهب باب مقدمه زوال قدرت ایشان است، آنچه نفوذ در بساط داشتند در اختیار حاکم گذاشتند» (۳۱).

«دوبنیه» d' Bonier دیپلمات فرانسوی مقیم تهران هنگام واقعه قلعه «شیخ طبرسی»، بوزارت امور خارجه فرانسه نوشت: «اینها هم مسلمان زیادی در تهران دارند و هم چنین در تبریز و سایر شهرهای ایران و با سلسله قاجار خصومت دارند و میگویند که قاجار تخت سلطنت را غصب کرده است که باید تعلق به اعتاب امامان داشته باشد که تنها سلاطین مشروع ایران هستند» (۳۲).

«خانم دیولاموا» که در سالهای ۱۸۸۱ و ۱۸۸۴ بایران آمد و تحقیقات بسیار درباره «بابیان» بعمل آورده در باره «باب» می نویسد: «مانند تمام قادیان رفورماتر، بشدت با خرابی اوضاع عمومی و فساد اخلاق و حرص و آز و حکام و مامورین دولتی و رفتار روحانیون مبارزه کرده» (۳۳).

«براون» که در سال ۱۳۰۵ هجری قمری بایران آمد و یکسال در شهرهای مختلف ایران به جستجوی «بابیان» پرداخت، می نویسد که: «بابیهای اولیه بسلسله قاجار بغض و نفرت شدیدی داشتند و بهیچ وجه این حس خود را پنهان نمی کردند» (۳۴).

«دیولاموا» نیز مینویسد که بابیان تصمیم به انفصال سلسله قاجاریه گرفتند تا دست آنها را از سلطنت کوتاه کنند (۳۵).

ادعای ما را درباره کینه شدید «بابیان» به حکومت فتودال «قاجار» و امیران فتودال و روحانیون، بیاری فتودالهای محلی در سرکوبی «بابیان»

فر «مازندران» و «انی زنجیره» و «زنجان» او یک طرف از طرف دیگر قتل عام سی و هشت تن از رهبران نهضت در تهران بدست گروههای نامبرده، تائید می‌کند. چنانکه در قتل عام وحشیانه تهران، «سید حسن خراسانی» بضرب شمشیر و کارد و گلوله شاعرزادگان بقتل رسید - «ملا زین العابدین یزدی» بدست «مستوفی الممالک» و «مستوفیان» و «لشکر نویسان» با طپانچه و کارد و خنجر و قمه ریز ریز شد - «ملا حسین خنجر و قمه تکه‌تکه شد - «شیخ عباس تهرانی» بدست خوانین و امرای دربار با شمشیر و طپانچه کشته شد» «حاجی میرزا جانی کاشانی» بدست «آقامهدی ملک‌التجار» (نماینده فتودال بورژوازی) و سایر تجار بزرگ ریز ریز شدند و ....

از ویژگیهای دیگر این نهضت، شرکت زنان در آن بود. چنانکه هنگام جنگهای خونین «ملا محمد علی زنجانی» و «بابیه» زنجان با قوای دولتی، دختری شانزده ساله در سنگرهای آنان بود که تفنگهای یاران «ملا محمد علی» را در نهایت چابکی پر کرده و بایشان میداد. اما جالبترین پدیده این نهضت «قره‌العین» بود.

او که در سال ۱۲۳۳ در خانواده‌ای متدین در قزوین دنیا آمده بود (پدرش ملا صالح برغانی مجتهد شهر بود) هوش و حافظه‌ای عجیب داشت و در مسائل فقهی تسلط فراوان نشان میداد. پس از آنکه بهمسری «ملا محمد» پسر عموی خود درآمد با اصول شیخیه آشنا شد و به مکاتبه با «سید کاظم رشتی» پرداخت و از او لقب «قره‌العین» گرفت و سپس با «ملا حسین نیشرویه» آشنا شد و «باب» غیابا باو لقب «طاهره» داد. «طاهره» چندی بعد «در بغداد» تبلیغ «باب» را نمود و چون صدای متشرعین در آمد، با «سلطان عثمانی»، او را از «عراق» بایران فرستادند و هرکجا که پایش میرسید: «در کرمانشاه و قزوین و..... مردم بسیاری را بدور خویش جمع می‌نمود. «قره‌العین» در واقعه قتل «ملا محمد تقی» در «قزوین»، بهمراه گروهی از «بابیان» دستگیر شد و در خانه حاکم «قزوین» تحت نظر قرار گرفت.

اما «میرزا یحیی صبح ازل» و «میرزا حسینعلی نوری» «قره‌العین» را بوسایلی از خانه‌ی حاکم خارج نموده و او را به تهران فرستادند. چندی بعد «قره‌العین» و «میرزا حسینعلی» و «محمد علی بار فروش» بطرف «خراسان» و «مازندران» حرکت کردند و او در همه جا مردم را به شرکت در نهضت و تشویق و ترغیب میکرد، و در همین سفر نقاب از چهره

بیکسو افکند و کشف حجاب نمود.

در جریان محاصره قلعه «شیخ طبرسی» ، «قره‌العین» که به‌مراه چند تن دیگر عزم رفتن به قلعه را داشت توسط قوای دولتی دستگیر شد و او را به «تهران» فرستادند و در خانه «میرزا محمودخان کلانتر» تحت نظر قرار گرفت . او را در بالاخانه‌ای که جز نردبام وسیله‌ی دیگری برای رفت و آمد نداشت زندانی کردند، اما او در همانجا نیز با «بابیان» در تماس بود و زنده‌ی بابی به عنوان لباس شونی و بهانه‌های دیگر وارد خانه شده و با او ملاقات می‌کردند. آنها نامه‌های خود را در لابلای خوراکیها به وی می‌رساندند و او جواب نامه‌ها را بر کاغذهایی که برایش پنیر و سایر مواد غذایی می‌گذاشتند ، یا آبی که از تره یا سبزیهای دیگر می‌گرفت و با «بعضی کناسه و قلامه‌ها که در گوشه‌های حجره افتاده بود» می‌نوشت و آن نامه‌ها را به پائین می‌افکند و زنان بابی آنها را به درمی‌بردند (۳۶).

«قره‌العین» در همین مکان زندانی بود تا اینکه جریان سوء قصد به «ناصرالدین شاه» پیش آمد و حکم اعدام او نیز صادر شد. اما چون «ناصرالدین شاه» از کشتن این زن اکراه داشت ، تنی چند را نزد او فرستاد و باین راضی شد که «قره‌العین» به دربار آمده و بگوید که من «بابی» نیستم آنگاه از قتلش در گذرد. اما «قره‌العین» این پیشنهاد را رد کرد. چند روز بعد «ناصرالدین شاه» دوباره پیغام داد که «قره‌العین» به‌دربار بیاید و حتی جمله‌ی «من بابی نیستم» را نیز نگوید، بل در پاسخ سؤال شاه که می‌پرسد «تو بابی هستی» بگوید «نه». «ناصرالدین شاه» باین یک کلمه هم خشنود بود اما «قره‌العین» این پیشنهاد را نیز رد کرد . پس شاه «حاج ملا علی کنی» و «حاج ملامحمد آندرمانی» (مشخص‌ترین نمایندگان روحانیون وابسته به حکومت فتوادل) را نزد «قره‌العین» فرستاد تا شاید تصمیم خود را عدول کند. اما آنان پس از چند جلسه برخورد با «قره‌العین» به «ناصرالدین شاه» رساندند که او کافر است و قتلش واجب. دستور قتل او صادر شد اما قبل از آنکه ماموران حکومت بخانه «میرزا محمودخان» برسند ، «قره‌العین» که مرگ را نزدیک می‌نید، استحمام نمود و لباس پاکیزه‌ای پوشید و عطر زد و بانتظار جلادان نشست. ساعتی بعد ماموران حکومت ، او را از «میرزا محمود خان کلانتر» تحویل گرفتند و بباغ ایلخانی (۳۷) بردند و فراشان «عزیزخان» سردار کل، او را با دستمالی خفه کردند و جسدش را در چاه انداختند و چاه را با خاک و سنگ پرکردند. «قره‌العین» بجز تسلط کامل بر علوم دینی و فلسفی ، طبع شعر نیز داشت و مولف



«ظهور الحق» برخی از اشعار او را نقل کرده است. او در اشعارش بسختی تحت تاثیر افکار باب بخصوص کتاب «بیان» او بود و در تکفیک شعر نیز از «مولوی» تاثیر فراوان گرفته بود. از جمله این غزلها را به او نسبت داده‌اند:

جذبات شوقک الجمعت بسلاسل الغم والابلا  
همه عاشقان شکسته دل که دهند جان بهره بلی  
اگر آن صنم زره ستم پی کشتنم بنهد قدم  
لقد استقام بسیفه و لقد رضیت بمرضی  
نه چون زلف غالیه سای او، نه چو چشمه‌تنبه‌شمار او  
شده ناله‌ای به همه ختن، شده کافری به همه ختا  
تو که غافل از می و شاهدی، پی قتل عابد و زاهدی  
چه کنم کافر و جاحدی به خلوص نیت اصفیا  
تو و ملک و جاء سکندری، من و رسم و راه قلندری  
اگر آن خوش است تو درخوری، و گراین بداست مراسم  
.....  
.....

گر بتو افتدم نظر چهره به چهره روبه‌رو  
شرح دهم غم ترا نکته به نکته مو به‌مو  
از پی دیدن رخت همچو صبا فتاده‌ام  
کوچه به‌کوچه، در به‌در، خانه به‌خانه، کوبه‌کو  
دور دهان تنگ تو، عارض عنبرین خطت  
غنچه به‌غنچه، گل به‌گل، لاله به لاله، بوبه‌بو  
می‌رود از فراق تو خون دل از دو دیده‌ام  
دجله به‌دجله، یم به‌یم، چشمه به‌چشمه، جوبه‌جو  
مهر ترا دل حزین بافته بر قماش جان  
رشته به رشته، نخ به‌نخ، تار به‌تار، بوبه‌بو  
در دل خویش «طاهره» گشت و نجست جز ترا  
صفحه به صفحه، لابه‌لا، پرده به‌پرده، توبه‌تو

پس از کشتار خونین «بابیان» در ذی‌قعدة ۱۲۶۸ هجری قمری در تهران، این نهضت که در اوایل کار موفق شده بود ستون فقرات حکومت فتودال را به لرزه درآورد، روبه ضعف رفت و موفق نشد شاهد پیروزی را در آغوش بکشد و قاجاریه را به سقوط بکشانند. اول آنکه «سیدعلی

محمد باب، با وجود تسلط بر فلسفه و عرفان، از آئین سیاست و مبارزه اجتماعی، آگاهی چندانی نداشت و به نوشتن رساله و بزرگداشت طالبات و بازی با اعداد دل خوش کرده بود. یک «سیدعلی محمدباب» آشنا با تاریخ و فرهنگ اروپا، بجای آنکه آن عربیهای غلط را بهم بیاند، میتواندست با یاری «بورژوازی» شهری، سقوط حکومت فتودال خودکامه را چند دهه جلو بیاندازد. او بیشتر اهل تألیف بود تا مرد رزم. در میان سرسپردگان او تنها کسی که از لحاظ فرهنگ و هوش و شجاعت، چند گام پیشتر از دیگران گام میزد و قادر بود که نهضت را به جایی برساند، «ملاحسین بشرویه» بود. اما او نیز بسیار زود مرد و بامرگ او، که در حکم ستون فقرات نهضت بود، «بابیان» روبه ضعف رفتند و در حقیقت سازمان دهنده و «ایده‌نولوگ» خود را از دست دادند.

دوم اینکه «روستائیان» در این نهضت نقشی اساسی نداشتند و چون هر جنبش اجتماعی بدون شرکت این طبقه، محکوم به شکست است و چون «بابیان» تنها و بطور جدی از نیروی «پیشهوران» و «بورژوازی» و «طالب» و «فقیرهای پائین شهری» بهره گرفتند، محکوم به شکست بودند. سوم اینکه شورشها پراکنده بودند و چون در شهری شورش برمی‌خاست، بسبب بعد مسافت (برای مثال شورش قلعه شیخ طبرسی در مازندران و شورش نیریز در فارس)، انقلابیون سایر شهرها نمیتوانستند بدانان یاری رسانند و ضربات سهمگین بر سپاهیان حکومت فرود آوردند.

چهارمین و مهمترین دلیل اینکه چندی پس از مرگ «باب»، «بابیان» بحر دسته تقسیم شدند و به پیکار با یکدیگر دست زدند و این مسئله نیروی آنها را تقلیل داد و خیانت رسمی یکی از این دو دسته، نهضت انقلابی را به نابودی کشاند. جریان بدین قرار بود که «باب»، «میرزا یحیی صبح ازل» را بجانشینی خود انتخاب نمود (۳۸).

«میرزا یحیی» پس از قتل عام «بابیان» در تهران، در اواخر سال ۱۲۶۸ یا اوایل ۱۲۶۹ هجری قمری، مخفیانه از ایران خارج شد و به «بغداد» رفت. چهار ماه بعد برادر بزرگش، «میرزا حسینعلی نوری» باو پیوست و تا سال ۱۲۷۹ در عراق بسر بردند. در طول این مدت «میرزا حسینعلی»، به بهانه اینکه «میرزا یحیی» موجود مقدسی است و نباید چشم ناپاکی براو بیافتد، او را در خانه گذاشته، خود رابط بین او و مریدان گردید و رفته رفته ادعا نمود که جانشین حقیقی «باب» شخصی اوست نه «صبح ازل» این کار مخفیانه ادامه داشت تا آنکه

دولت عثمانی، «بایبان» را به «اسلامبول» کوچ داد (برخی می‌نویسند که علت این کوچ، بر ملا شدن کار میرزا حسینعلی و نزاع پیروان دو برادر بود). پس از چهارماه آنان را به «اخرنه» فرستادند و در این نقطه بود که «میرزا حسینعلی» نقاب از چهره برداشت و ادعای جانشینی «باب» را نمود و نزاع بین پیروان او و پیروان برادرش آغاز شد و دولت عثمانی، «بهاء الله» و پیروانش را به «عکا» و «صبح ازل» و پیروانش را به جزیره «قبرس» فرستاد و از هر دسته جاسوسانی بردسته دیگر گمارد تا مراقب آنان باشند. اما «بهاءالله» و پیروانش، یاران «صبح ازل» را شناخته به وسایلی آنان را بقتل رسانیدند.

این واقعه، نیروی «بایبان» را تحلیل برد. «صبح ازل» روحیه انقلابی را رها نمود و گوشه‌ی عزت اختیار کرد و به پیروان اندکش، بسنده کرد و دست از مبارزه با قاجاریه کشید. باینهمه برخی از پیروان او، نظیر «میرزا آقاخان کرمانی» و «شیخ احمد روحی» متفکران بزرگ و انقلابیون شهید ایران به مبارزه با «قاجاریه» ادامه دادند و سرانجام نیز به شهادت رسیدند (۳۹) و تعدادی دیگر از «ازلیان» نیز در جنبش «مشروطه» سهمی داشتند.

از طرف دیگر، «بهاءالله» نیز به دامن سیاستهای بیگانه (روس و انگلیس) پناه برد و زیرکانه جنبه‌های انقلابی نهضت را تضعیف نمود و «اخلاق» را بجای آن قرار داد و بسا «ناصرالدین شاه» از در سازش درآمد.

او به پیروان خود سفارش مینمود که: «باید کشته شدن را برکشتن ترجیح داد» و در دورانی که «ناسیونالیزم» ایرانی، برای مبارزه بسا تسلط سیاسی و اقتصادی بیگانه و نیز حکومت فتوادل محلی دست نشانده آن، بمنزله یکی از حیاتی‌ترین سلاحهای توده و روشنفکران ایران بود، به مبارزه باین سلاح پرداخت و گفت: «لیس الفخر لمن یحب الوطن بل الفخر لمن یحب العالم» و بدینوسیله «جهان وطنی» را رسماً تثبیت نمود و سرانجام در یکی از الواح خود (لوح سلطان)، خود را «غلام وعبد» و «ناصرالدین شاه» را «ملیک» زمان اعلام نمود.

بجدها جانشین او «عباس افندی»، رسماً به دفاع از «محمدعلی شاه» در مقابل مشروطه خواهان برخاست و در یکی از الواح خود چنین نوشت: «طهران حضرت ایادی ام‌الله حضرت علی قبل اکبر علیه بهاءالابهی (هوالله) ای منادی پیمان نامه‌ئی که بجناب منشادی (حاجی سیدتقی) مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید و بدقت تمام مطالعه شد... از انقلاب ارض طا (تهران) مرقوم نموده بودید این انقلاب در الواح مستطاب

مصرح و بی‌حجاب ولی عاقبت سکون یابد و راحت جان حاصل شود ...  
 و سریر سلطنت کبری در نهایت شوکت استقرار جوید و آفاق ایران  
 بنورانیت عدالت شهریاری (محمد علی‌شاه) روشن و تابان گردد ...  
 مگر مگردید جمیع یاران الهی را باطاعت و انقیاد و صداقت و خیر -  
 خواهی بسریر تاجداری دلالت نمائید زیرا بنصی قاطع الهی مکلف برآنند  
 زنده زنده اگر در امور سیاسی نفسی از احیاء مداخله نماید و یا آنکه  
 بر زبان کلمه‌ای براند ... باری گوش باین حرفها مدهید و شب و روز  
 بجان و دل بکوشید و دعای خیر نمائید و تضرع و زاری فرمائید تا  
 اعلیحضرت تاجداری در جمیع امور نوایای خیریه اعلیحضرت شهریاری  
 واضح و مشهور ولی نوهوسانی (مشروطه خواهان) چند گمان نمایند که  
 کسر نفوذ سلطنت بسبب عزت ملت است هیئات هیئات اینچه نادانی  
 است ... اعلیحضرت شهریاری الحمدلله شخص مجربند و عمل مصور ،  
 عقل مجسم و حلم مشخص و ... والسلام علی من اتبع الهدی ۱۱۱ سنه  
 ۱۳۲۵ ع. (۴۰)

سیاست دفاع از محمدعلی‌شاه و دولت «روس» تزاری» تا هنگام  
 پیروزی مشروطه خواهان و فرار محمدعلی‌شاه ادامه یافت و پس از آن،  
 این فرقه یکسره در دامن دولت «انگلیس» در غلتید و چون در هنگام  
 جنگ جهانی اول ، «انگلیس» بر «فلسطین» دست یافت و «عکا» نیز  
 کانون این فرقه بود ، «عبدالبهاء» درخواست لقب «سر» از دولت  
 «انگلیس» کرد و این لقب ، طی مراسم خاصی ، همراه با فرمان و نشان  
 به او داده شد (۴۳). و بعدین ترتیب برافسانه این نهضت که در ابتدا  
 یکی از انقلابی‌ترین نهضت‌های تاریخ ایران بود ، نقطه پایان نهاده شد.

## زاد نويس «نهضت بابيه»

- ۱- تنها يافتار مؤمنی در کتاب «ایران در آستانه مشروطیت» ، ص ۶۶ تا ۶۹ ، اشارهای علمی ولی کوتاه باین نهضت نموده است .
- ۲- نگاه کنید به کتابهای ناسخ التواریخ - روضة الصفاء ناصری - المتنبین (اعتضاد السلطنه) - مفتاح باب الابواب و ... نیز کتب دیگری (له یا علیه) نظیر کواکب الدریه - نقطه الکاف - ظهور الحق - مذاهب مثل متعدده (تاریخ سید علی محمد باب) از نیکلا - مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی از گوینو - کشف الحیل - هشت بهشت از شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان کرمانی - تاریخ نبیل زرنندی - فارسی نامه ناصری - حقایق الاخبار ناصری - کتاب عزیزه خانم (عمه خانم) خواهر یحیی صبح ازل و میرزا حسینعلی نوری (بهاعالمه) - بهائیگری و ...
- ۳- محمود محمود ، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم (تهران ، اقبال ، ۱۳۴۴) جلد دوم ، ص ۵۲۸ . این نویسنده انقلاب کبیر فرانسه را هم محصول عملیات فراماسونها میدانند ؟!
- ۴- فریدون آدمیت ، امیرکبیر و ایران (تهران ، امیرکبیر ، ۱۳۳۴) ص ۱۹۹
- ۵- «اعتضاد السلطنه ، المتنبین ، (تهران ، بلیک ، ۱۳۵۱) با مقدمه و مؤخره عبدالصین نواتی .
- ۶- کسروی ، بهائیگری (تهران ، آثرویات ، بدون تاریخ) ص ۱۱
- ۷- برای اطلاع بیشتر از «غلات» یا «علاقه» ، نگاه کنید به کتابی بهمین نام از آیه الله کمراهی ، با مقدمه حسین فشاوی (تهران - کتابخانه شمس)
- ۸- برای اطلاع بیشتر از عقاید شیخیه نگاه کنید به کتابهای شرح ازبارة - جوامع الکلم - حیاته النفس از شیخ احمد احسایی و شرح تصدیه و شرح آیه الکرسی از سید کاظم رشتی و : مکتب شیخی ، هانری کریبن به ترجمه فریدون بهینار (تهران ، تابان ، ۱۳۴۶) و فهرست کتب شیخ احمد احسایی و سایر مشایخ ... - ابوالقاسم ابراهیمی (کرمان ، ۱۳۳۶)
- ۹- برآمدن لغتیه ، درخشیدن ، در فلسفه بمسئله الهام گرفتن ، فیلسوفان پیرو افلاطون که اعتقاد به مرگ حقایق از طریق الهام داشتند .
- ۱۰- داستان شیخیه ، چینیجا پایان نمی یابد ، پس از مرگ سید کاظم رشتی ، دستهای که در پیرامون دهلی محمد کریم خان کرمانی ، گرد آمده بودند ،

در کرمین فرقه‌ای بنام «کرمیخانی» بوجود آوردند و پسر ار مرگ حاجی کرمیخان، پسران او حاج مهدیخان - حاج زین‌العابدینخان و حاج ابوالقاسمخان، رهبری فرقه را بدست گرفتند و هم‌اکنون نیز عبدالرضا خان، مراد این فرقه است. ونیز دسته کوچک دیگری از شیخیه، وجود دارد که مرید دمبرزا باقرمعدانی، هستند و چون غلو آنها کمتر است و مرکز رابع را قبول ندارند، به متشرعین نزدیکترند.

۱۱- اعتضادالسلطنه، المتقین (نقشه باب) (تهران، بابک، ۱۳۵۱) با

مقدمه و مؤخره عبدالصمد نوانی، ص ۱۲

۱۲- منابع مورخان فتودال ذکر میکند که باب در این محاکمه و مناظره، از جواب صحیح عاجز ماند و به گفتن کلمات سخیف پرداخت. اما منابع دست اول بابیه نظیر نقطه الکاف، حاجی میرزا جانی کاشانی، و تپیکلاه عکس این مطلب را ذکر میکنند.

۱۳- اعتضادالسلطنه، تاریخ باب، ص ۲۹

۱۵- همان کتاب، ص ۲۹

۱۵- حروف حی، ص ۱۸ یا عدد ۱۸ است (طبق بازی با اعداد و حساب حروف که بابیه اهمیت فراوانی به آن میدادند). این افراد عبارت بودند از ملاحسین بشرویه - محمد حسن بشرویه - محمد باقر - ملاعلی بسطامی - ملاخدابخش قوچانی - ملاحسن بیجستانی - سید حسین یزدی - ملاجلیل ارومی - مایوسف اردبیلی - ملاحمود خونی - ملاحمد مرافی - میرزا محمد علی قزوینی - میرزا حادی پسر ملاحمدالوهاب قزوینی - ملاحمد تبریزی - طاهره (قره‌العین) و مدرس (ملاحمد علی بارفروشی) - بیشتر این‌ها در سفر مازندران و راضه قلعه شیخ طبرسی و یا در تهران و عثمانی بقتل رسیدند.

۱۶- تفصیل جنگهای ملاحسین بشرویه و یاران او و ایمان و شجاعت و بایرداری عجیب آنان به تفصیل در کتاب نقطه الکاف و کتاب تپیکلاه و کتاب «گوبینوه» و سایر کتابهای متعلق به بابیه و طرفداران آنها آمده است. اما ما برای آنکه سوء تفاهمی پیش نیاید، بیشتر از کتب مورخان فتودال نمونه میدهیم زیرا اینان باآنکه باب و پیروان او را لمن میکردند، نتوانستند درمقابل این ایمان سکوت کامل کنند و گوشه‌هایی از آن را نشان داده‌اند.

- ۱۸- نیکیلا ، مذاهب صطل منمدنه ( تاریخ سید علی محمد باب ) ، ترجمه ع. م. ف. یاریس ۱۹۰۵ ، تهران ۱۳۲۲ شمسی ، ص ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، این شخص در اواخر قرن نوزدهم منشی و مترجم سفارت فرانسه در تهران بود و دو کاتب ایرانی داشت که پیوسته برای او تحقیق می‌کردند . نیکیلا زیبانهای عربی و فارسی را بخوبی میدانست و درباره نهضت باب (بگفته خودش مذهب باب) تحقیقات عمیقی نمود و مدت ۲۵ سال از عمر خود را صرف مطالعه این نهضت کرد . او با بسیاری از پیروان باب (ازلی و بهائی) تماس نزدیک داشت و هنگامیکه ژنرال کنسول فرانسه در تبریز شد ، مرتباً با صحیحی صبح ازلی ملاقات میکرد . نیکیلا بسیاری از رسالات و نامه‌های شخصی باب را بازحمت بسیار بدست آورد . او در یادداشت‌هایش می‌نویسد میانیکه شاید اطلاعات «براون» از من بیشتر باشد این خوشبختی را نداشته است که با اندازه من دارای کتب و آثار باب باشد . من بقدری از آنها در کتابخانه خود دارم که هنوز یاره‌ای از آنها را نتوانسته‌ام ورق بزنم. البته نیکیلا درباب اطلاعات خود شکسته نفسی می‌کند . زیرا ناختها اصلاعات او از «براون» کمتر نبوده ، بل بعقیده من اطلاعاتش درباره نهضت باب و تفسیر آثار باب ، بااطلاعات «براون» قابل قیاس نیست . او کتابها و مقالات فراوانی راجع به «باب» نوشته است که از آن جمله‌اند . تاریخ سید علی محمد باب - ترجمه بیان عربی به زبان فرانسه - ماموریت باب و ترجمه کتاب دلائل صبه بفرانسه - ترجمه فارسی بیان بفرانسه در ۴ جلد - رساله شیخیه درباره احوال شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی و مسک آنها و علوم الهی - پرونده روس و انگلیس باب (در مطب عالم اسلام) - مقاله‌ای راجع به مشیت اولیه و جوهر الوهیت بنام عقیده باب (در مجله تاریخ مذاهب) - بهائیان و باب (در روزنامه آسیائی) - باب منجم است (در مجله تاریخ مذاهب) - مدارک چندی مربوط بیابیه که حاوی نامه‌های گوارر شده است - جانشین بساب کیست ؟ بهمهرا عکس سرهنگ فوج بهائیان که باب را در تبریز تبر - یازان کردند - مذهب جزئی انگیز باب - کشاکش بیابیه در ایران و ...
- ۱۹- قابل توجه آنسته از نویسندگان که ادعای جسامه شناسی دارند و

منتقدند که در ایران مرکز حتی فکر حکومت مذهبی (تئوکراسی) هم وجود نداشته است. باب یکتار، اینها حتی یکبار چشمشان به حکومت خلفای عرب در ایران هم نیافتاده است.

۲۰- کنت توکوبینو، مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی، ترجمه م. ف.، ص ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۹، ۲۸۵، ۲۸۶، ۳۰۲. وقایع بابیه از سال ۱۸۴۷ تا ۱۸۵۲ ضل کتید. گوبینو بار اول در ۱۸۵۵ و با سمت نیابت اول سفارت فرانسه به تهران آمد و تا سال ۱۸۵۸ (۱۲۷۴ هجری) در تهران بود و بار دوم در ۱۸۶۱ (۱۲۷۴ ه) سلامت وزیر مختار فرانسه به تهران آمد و تا سال ۱۸۶۳ (۱۲۷۸ ه) در تهران بود. و در طول این مدت تحقیقات وسیعی درباره نهضت باب بعمل آورد. مشاور و راهنمای او در این امر، ملاالغاز بیهودی بود.

۲۱- همان کتاب، ص ۲۶۶

۲۲- اعتضادالسلطنه، فتنه باب

۲۳- همان کتاب، ص ۸۵، ۸۶

۲۴- همان کتاب، ص ۴۸

۲۵- همان کتاب ص ۶۱

۲۶- ایوانف. م. ص- شورش بابیه در ایران (لنینگراد، فرهنگستان علوم،

۱۹۲۹) ص ۱۴۳ تا ۱۵۹ - پرونده شماره ۱۵۸ (هتذ روسی)

۲۷- حاجی میرزا جانی کاشانی، نقطه الکاف، بسعی و اهتمام ادوارد برارن

(لیدن هلند، ۱۹۱۰ میلادی، ۱۳۲۸ هجری قمری) ص ۱۵۹.

حاجی میرزا جانی یکی از تجار معتبر کاشان و از سرسپردگان سلب بود. او در هنگام واقعه «قلعه شیخ طبرسی» به همراه «میرزا حسینعلی نوری» (بهاءالله) و «میرزا یحیی صبیح‌الزل» و چندتن دیگر به‌ازندران رفتند و سعی نمودند به قلعه‌گیان ملحق شوند اما بدست قوای دولتی اسیر شدند و بحبس افتادند. اما چندی بعد دوتن از تجار کاشان که طلبی از صاحب منصبان قشون داشتند، حاجی را در مقابل ۴۰۰ تومان طلب خود، از زندان خلاص کردند. حاجی میرزا جانی، سرانجام در واقعه سوء قصد به «ناصرالدین شاه» در تهران، دستگیر و به‌راه دیگر یارانش نکمکه شد.

۲۸- نیکلا، تاریخ سوید علی محمد باب، ص ۳۱۷



- ۲۹- از جمله ، یکسال در میان ایرانیان ، احوارد براون ، ذبیح‌الله منصوری (تهران ، معرفت ، ۱۳۴۴)
- ۳۰- عبدالحسین آیتی ، کشف‌الحیل (تهران - ۱۳۲۶) جلد سوم ، ص ۴۰۳-۴۰۵- این شخص ابتدا مسلمان بود سپس از سرسپرندگان بهائیان شد و بزرگترین مبلغ بهائیان، گردید و برای تبلیغ به «روسیه تزاری» و «انگلستان» و چند کشور دیگر رفت . اما بعدها گویا از بهائیت برگشت و دوباره مسلمان شد و به مبارزه با بهائیان پرداخت . کتابی نیز درباره تاریخ نهضت باب دارد بنام «کواکب‌الثریه» که کتابی است دست دوم زیرا از منابع دست اولی مثل «نقطه‌الکاف» و کتاب «نیکلاه» استفاده کرده و مقداری از تاریخ جدید را (کتابی که به سفارش سران بهائی نوشته شد) به آن افزوده است .
- ۳۱- گرفت واتسن ، تاریخ قاجاریه ، وحید مازندرانی (تهران ، امیرکبیر ، ۱۳۴۸) ص ۳۵۷
- ۳۲- دوبنیه ، از گزارش ۱۹ فوریه ۱۸۴۹ موزارت امور خارجه فرانسه ، کتاب نیکلاه ، ص ۳۴۱
- ۳۳- مادام دیولافوا ، سفرنامه ، فرهوشی (تهران ، خیام ، ۱۳۳۲) ص ۸۱
- ۳۴- نقطه‌الکاف ، با مقدمه احوارد براون ، ص ۹
- ۳۵- سفرنامه دیولافوا ، ص ۸۵
- ۳۶- ظهورالحق ، ص ۲۲۸
- ۳۷- مهل فعلی باغ بانک ملی
- ۳۸- این موضوع در کتاب «نقطه‌الکاف» حاجی میرزا جانی کاشانی که مدتها قبل از انشعاب بابیه نوشته شده ، تصریح و تاکید شده است و نیز در کتابهای دیگری نظیر کتاب «گوبینو» و کتاب «نیکلاه» و کتاب «عزیه خاتمه» (عمه خانم) خواهر «یحیی صبح ازل» و «میرزا حسینعلی نوری» (بهائالله) ، شرح آن آمده است .
- ۳۹- اینفو متفکر نامدار در مسافرتی که به قبرس کردند ، دو دختر صبح‌ازل را به عسری اختیار کردند .
- ۴۰- کشف‌الحیل ، جلد سوم ، ص ۷۵ ، ۷۶
- ۴۱- عکس این مراسم در ص ۲۳ جلد اول کشف‌الحیل بچاپ رسیده است .
- ۴۲- عقیده جان کالوین ، کشیش سویسی

۴۳- در این باره نگاه کنید به : ابن سینا ، مبدأ و معاد : محمود شهابی (تهران ، دانشگاه ، ۱۳۳۲) و : علی اکبر سیاسی ؛ علم النفس ابن سینا و تطبیق آن بر روان شناسی جدید (تهران ، دانشگاه ، ۱۳۲۲) و : طبریز داودی : عقل در حکمت مشاء از ارسطو تا ابن سینا (تهران ، دهخدا ، ۱۳۴۹) و نصیرالدین طوسی : شرح بر کتاب الاشارات و التنبیهات ابن سینا (تهران ، مطبعه حیدری ، ۱۳۷۷-۱۳۷۹ قمری)

۴۴- در این باره نگاه کنید به : غزالی ، ابو حامد محمد ، کیمیای سعادت : با اهتمام احمد آرام (تهران ، مرکزی ، ۱۳۳۳) و : غزالی ، ابو حامد محمد ؛ لعیاء علوم الدین : ترجمان مؤیدالدین محمد خوارزمی : بکوشش حسین خدیوچم (تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۵۱) و : غزالی ، ابو حامد محمد ؛ للمعتقین الضلال و : غزالی نامه جلال همایی و : غزالی ، تفاوت الفلاسفه ، الدكتور سلیمان دنیا (قاہرہ ، مصر ، بدون تاریخ) و : تهافت التهافت للقاضی ابی الوئید و محمد بن رشد ، الدكتور سلیمان دنیا (دارالمعارف بصرہ ، قاہرہ ، ۱۹۶۵) و افضل الدین کاتبانی ؛ رساله نفس ارسطوطالیس جزء مصنفاة افضل الدین ، جلد دوم ؛ به تصحیح و اهتمام مجتبی میزوی و یحیی مهدوی (تهران ، دانشگاه ، ۱۳۳۷) و : الیری ، انتقال علوم یونانی : احمد آرام (تهران ، دانشگاه ، ۱۳۴۲) و : ابن الفدییم ، الفهرست ، م. رضا تجدد (تهران ، ابن سینا ، ۱۳۴۳) و : شہرستانی ، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم ، الملل والنحل ؛ سید محمد رضا جلالی نائینی (تهران ، اقبال ، ۱۳۵۰) و : حنین ، اسحق ؛ ارسطاطالیس حکیم ؛ نخستین مقاله مابعدالطبیعه موسوم به مقاله الف المصغری ؛ با تفسیر یحیی بن عدی و تفسیر ابن رشد ، به تصحیح و ترجمه و مقدمه سید محمد مشکوة (تهران ، بی تا ، ۱۳۴۶) و : فخرالدین رازی ، الجواهرین در علم کلام ، با اهتمام سید محمد بلقر سبزواری (تهران ، دانشگاه ، ۱۳۴۱)

۴۵- رنه حکارت : گفتار در روش راه بردن عقل ؛ محمد علی فروغی (تهران ، صبیعی ، ۱۳۴۲)

46. F. Bacon; The New Organon. Ed: The Bobbs-Merrill Company, 1960.

47. David Hume; An Inquiry Concerning Human Under-

۴۸- جان لاک : تحقیق در فهم بشر : رضازاده شلخی (تهران ، دهخدا ،  
۱۳۴۹)

۴۹- جرج بارکلی : رساله در حصول علم انسانی : یحیی مهدوی (تهران ،  
دانشگاه ، ۱۳۴۵)

۵۰- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به : فخرالدین (ری : البراهین در علم  
کلام : باهتمام سید محمد باقر سبزواری (تهران ، دانشگاه ، ۱۳۴۱)

۵۱- نگاه کنید به نامه دانشوران ناصری (قم ، دارالفکر و دارالعلم ، ۱۳۳۸)  
جلد اول ص ۱۱۶ به بعد و فلسفه تحلیلی منطقی ، منوچهر بزرگمهر  
(تهران ، خوارزمی ، ۱۳۴۸)

۵۲- نگاه کنید به تحقیق مالهند و : آثار الباقیه ! ابوریحان بیرونی ، اکبر  
دانشورشت (تهران ، ابن سینا ، ۱۳۵۲)

۵۳- نگاه کنید به معالم القریه فی احکام النصبه (انین شهرداری در قرن هفتم)  
محمدبن محمدبن احمد قرشی (ابن اخوه) : حفر شمار (تهران ، بنیاد  
فرهنگ ، ۱۳۴۷)

۵۴- شک معروف اروپایی یعنی شک دکارت تنها در سال ۱۲۷۹ هجری  
قمری در ایران مطرح شد یعنی مدتها پس از مرگ شیخ احمد احسائی.  
برای اطلاع بیشتر متذکر میشویم که کتاب معروف دکارت ، گفتار در  
روش راه بردن عقل در سال ۱۲۷۹ قمری و با نام «حکمت ناصریه»  
یا «حکمت دیاکرت» در تهران انتشار یافت .